

مذهب شیعه امامیه. و در شهر [= مدینه‌ی] شرقی ، نزدیک «ایوان» ، گور سلمان فارسی، مشهور است؛ که زیارت هم می‌شود^(۱).

در سیرالفرس، یاد شده است که: اردشیر پسر بابک، نخستین کسی است که شهری در این مکان به مرزاندز کرد. و [آن] جایگاه شاهان، از خسروان ساسانی و جز-ایشان بوده است و هر یک از ایشان، چون پادشاهی می‌یافت، برای خود شهری در کنار شهر قبلی می‌ساخت و آنرا بنام خود می‌کرد.

و هم گفته‌اند: زاب^(۲) شاه، که پس از موساع - پادشاهی کرد، نخستین کسی است که آن را مرز نهاد و نخستین شهر [از هفت شهر]، شهر او است. آنگاه، شهر اسکنندراست، چه اینکه وی در آنجا شهری ساخت و با رویش کشیده و آن، تا این زمان^(۳) مانده و برجاست. و همو [هنگامی] که از همی سرزمین‌های جهان روی برگاشته و هم از دیار و وطنش باز گردید، تا آنگاه که مرد، در آنجا اقامت کرد.

خوز؛ به ضم اول و سکون ثانی و آخرش زاء نقطه‌دار، شهرهای خوزستان است و همچنین به مردم آن شهرها، خوز گویند و بدیشان نسبت دهند.

خوزستان، نامیست برای همی شهرهای خوز، و «استان» در سخن ایرانیان، نسبت است. یا قوت حموی در معجم البلدان، از آن یاد کرده.

ابوزید [احمد بن سهل بلخی] گوید: در خوزستان، کوهستان و ریگستان نیست؛ مگر اندک چیزی، حوالی ناحیتهای شوشتر و جندبشاپور و ناحیت ایندج و اصفهان.

دیلم، نام کوهستان است. در اصل، نام قوه‌ی است که در آن سکونت کرده و به نام سرزمینشان نامیده شدند [چنانکه] در قول برخی اهل اثر است و بنام پدرشان نیست.

زردشت بن آذر خور - معروف به محمد متوکل - یاد کرده است که سوزستان، همان عراق است. و سریانیان بدانجا منسوبند و هم ایشان «نبطی» اند. و این است که گویش ایشان سریانی گفته می‌شود؛ و نزدیکان شاه،

۱- [در متن] پس از عبارت « [قبر] سلمان الفارسی... » [عبارت] مشهور یزار، آمده، که آن چنین ترجمه شد. اما [در معجم البلدان - ج ۷ ص ۴۱۴: ... و علیه مشهد یزار، است] که گویا (بهر حال) جزء دوم، مأخوذ از جمله‌ی وصفی خبری رایج: « یزار و یتبرک» در مورد مشاهد و مقابر مشاهیر و زیارتگاهی آنهاست.]

۲- در اصل: داراب

۳- معنی: عصر یا قوت حموی مرده سال ۶۲۶ هـ

آنگاه که حاجتهای خود می‌خواستند و از ستمها شکایت می‌داشتند ، بدان سخن می‌گفتند ؛ زیرا که آن لطیفترین زبانهاست . حمزة [بن حسن اصفهانی] در کتاب [التنبیه علی حدوث] التصحیف ، از آن یاد کرده .

ابوریحان [بیرونی] گفته است : سریانیان به سورستان ، که همین سرزمین عراق و شهرهای شام باشد ، منسوبند .

و هم‌گفته‌اند که : آن [= شام] از شهرهای خوزستان [؟ ظ : سورستان] است ؛ چه اینکه هر قل پادشاه روم ، هنگامی که - در ایام فتوح - از انطاکیه به قسطنطنیه گریخت ، روی به شام کرد و گفت : «ای سوریه سلام بر تو باد!» ؛ سلامی بدرود ، امید ندارد که دیگر ، بسویش باز گردد. همین دلیل برایست که سوریان ، همان دیار شام است. (۱)

تبرستان ، از ناحیتهای ارمنستان (۲) و ولایتی است [دارای] راههای دشوار . شهرهای مهمش : گرگان ، استرآباد ، آمل و ساری - است . این شهرها در مجاورت گیلان است و بیشتر سلاحهای ایشان ، بلکه جملگی ، تبر است . گویا از بسیاری آن در میان ایشان ، بدین نام ، نامیده شده .

صاحب معجم [البلدان ، باقوت حموی] گفته است : معنای طبرستان - بدون عربی کردن - مکان تبر است . چنین نیست ، زیرا که «طبر» عربی شده «تبر» است .

(پایان رساله‌ی کمالی)

۱- در معجم البلدان - ج ۵ ص ۱۶۹ و ۱۷۱ و ج ۶ ص ۴۰۷ و نیز - در فتوح البلدان - ص ۱۴۲ ، آمده است : « گفته‌اند : چون به هرقل ، خبر مردم یرموک و درافتادن مسلمانان به سپاهیان رسید ، از انطاکیه به قسطنطنیه گریخت و هنگامی که از دروازه می‌گذشت ، گفت : «ای سوریه سلام بر تو ! خوشا شهری این چنین که از آن دشمن است .» ؛ یعنی : سرزمین شام ، از بسیاری چراگاه‌های آن .

۲- در اصل چنین آمده و آن غلط است ؛ چه اینکه «طبرستان» از ناحیتهای ارمنستان است . در معجم البلدان - ج ۶ ص ۲۱ و مرصداطلاع - ص ۲۶۲ ، گوید : «طبرستان» از ناحیتهای ارمنستان ، و آن ولایتی است فروهشته . ذکر آن در فتوح و جز آنها هست . سلیمان بن ربیعہ بسال ۲۵ هـ آنرا فتح کرد .

دکتر - م.ع - طهرانی

ابن کمونه و کتاب «المباحث عن الملل الثلاث»

« ۲ »

ابن کمونه و ابن میمون :

ابن کمونه درین رساله مطالب بسیاری از ابن میمون نقل میکند، لیکن به سبب تقیه از ذکر نام وی خودداری می کند در بند ۸۸ بعنوان «من زعم» از کتاب وی «دلالة الحائرين» نقل کرده و در بند ۱۰۴ او را بعضی المتأخرین و در بند ۱۱۰ بعضی الفضلائش نامیده است ابن میمون (م ۶۰۰) فیلسوف یهودی است که بعداً بصورت حلقه اتصال بین فلسفه اسلام و مسیحیت در آمد و بشدت تحت تأثیر فلسفه فارابی و ابن سینا قرار گرفت.

سموئیل ابن کمونه ، ماردینی :

سموئیل يك يهودی مسلمان شده است که کتاب « افحام (اليهود) را در حقانیت هر سه دین نوشته و اسلام را ناسخ آن دودیکر می داند، این کتاب را در ۹ ذیحجه ۵۵۸ پایان رسانده است.

ابن کمونه در التتقیح استدلالهای او را باطل کرد، ولیکن از ذکر نام وی جز در دو بند ۲۳۱ و ۲۳۸ خودداری کرده است. و این نیز میرساند که این کتاب برای دفاع از یهود است و سپس ماردین ، زین الدین سربح ملطی مصری متوفی ۷۸۸ ه که اسماعیل پاشا احوالش را در هدیه العارفين بتفصیل آورده کتابی بنام «نهوض حثيث النهود الي خوض خبيث اليهود» در رد بر ابن-

کمونۀ و دفاع از سموئیل و افحام الیهود نگاشت.

اسلوب استدلالی تنقیح:

ابن کمونه در مقدمه کتاب و عده داده است که جز مقایسه میان این سه مذهب انجام ندهد و هیچ يك را بر دیگری ترجیح نگذارد. او در ضمن کتاب نیز کوشش می کند که به وعده خویش وفا کند و ازین روی برخلاف دیگر متکلمان دشمن را بیرحمانه نمی گوید، و استدلالها را بصورت قطعی بیان نمی کند. بلکه بیشتر با جمله «یمكن ان یقال، و لا یبیدان یقال، و ربما حصل الایحان» سخن آغاز می کند و غالباً ادله همه طرف را مشکوک، جلوه می دهد.

البته محیط خانوادگی او را وادار کرده است که ادله مسیحیان و مسلمانان را سبک بگیرد و جواب مفصل تر بدهد؛ و ادله یهود را قوی تر بیاورد و پاسخی سبک گوید، ولیکن بازهم ظاهر بیطرفی را حفظ کرده است و همین حفظ ظاهر اهمیت تاریخی بسزائی به این کتاب می دهد و آنرا بصورت قدیمترین کتاب کلامی بی طرف برای مقایسه ادیان در می آورد.

اسلوب انشائی:

مؤلف این کتاب مانند بیشتر علمای یهود که آثار خود را عبری نوشته اند به دستور زبان عرب درست توجه نمی کند این خاصیت بدرستی در کتابهای دلالة الحائرین ابن میمون و فرائض القلوب یحیی اندلسی دیده می شود، و این دومی در ص ۲۳ فرائض بدان اعتراف می کند، و مؤلف ما در برخی جاها بشدت تحت تأثیر لهجه محلی مردم سوریه و فلسطین قرار گرفته است.

نسبت کتاب به ابن کمونه:

نام مؤلف در دیباچه کتاب نیست، در صورتیکه ابن کمونه نام خویش را در آغاز کتب بزرگ خود آورده است و چنانکه دیدیم ابن فوطی بغدادی نیز می گوید در بغداد شهرت یافت که ابن کمونه چنین کتابی نگاشته است. ماردینی نیز در آغاز ردی که بر آن نگاشته از نسبت این کتاب به ابن کمونه گفتگو می کند، از همه مهمتر لهجه محلی و اغلاطی که درین کتاب هست در هیچ يك از کتب این فیلسوف دیده نمی شود. اما با همه این تردیدها و با مطالعه بیشتر که

من در کتابهای دیگر او کرده‌ام در نسبت محتویات و مضمون کتاب به ابن کمونه شك ندارم ممکن است بگوئیم که وی آنرا برای برخی از یهودا ملاما کرده و آن شخص آنرا بلهجهٔ محلی خود بقلم آورده باشد.

محتویات کتاب :

این کتاب در ۲۲۰۰ سطر ده کلمه ای تدوین شده و به چهارباب به

ترتیب زیر بخش شده است:

- ۱- نبوت بطور عموم.
- ۲- نبوت موسی .
- ۳- نبوت عیسی .
- ۴- نبوت محمد .

او در دیباچه وعده می‌دهد که بی‌طرف بماند و دلیل‌های هر يك از سه ملت را یاد کند ، و هیچ يك را ترجیح ندهد . بنابراین هر چند ابن کمونه نتوانسته است بی‌طرفی کامل خود را حفظ کند مع ذلك چون در این راه کوشش کرده است، لذا از نظر تاریخ علم کلام و تاریخ تطبیقی مذاهب ، کتابی بسیار سودمند و شیرین بنظر میرسد .

مؤلف در دیباچه می‌گوید: مذاکراتی جریان یافت که مقتضی شد من چنین کتابی تهیه کنم. بادر نظر گرفتن اینکه در سال تألیف این کتاب تمسکای فرمانروای مغولی عراق و مجدالدین بن‌الاثیر مسلمان نما صاحب دیوان بغداد و مذهب‌الدوله ابن‌المشعیری یهودی نایب الحکومهٔ بغداد است دور نیست بانظر مذهب این تألیف بوجود آمده باشد. رفتار ابن کمونه که در عین تظاهر به بی‌طرفی أدلهٔ یهود را برتری می‌بخشد، مؤید این حدس می‌باشد.

او برای اظهار بی‌طرفی در دیباچهٔ کتاب جملاتی را که مورد اتفاق نظر هر سه مذهب است بکار برده، نخست ستایش خدا و سپس درود بر همهٔ پینمران و مخصوصاً مصطفای ایشان می‌فرستد، با کلمهٔ مصطفی هم محیط مسلمان بغداد را راضی کرده و هم مفهوم وصفی آنرا که قابل تطبیق بر هر پیغمبری است خواسته است.

— وی در بخش نخست نبوت را سومین درجه از فهم و شعور معرفی کرده

گوید: همانطور که انسان آنچه را با عقل درک می کند نمی تواند با حس درک کند، همین طور آنچه از راه الهام (نبوت) درک می شود لازم نیست از طریق عقل قابل پذیرش باشد.

- وی در این بخش يك متكلم است نه فیلسوف، و همه جا ایمان را بر عقل مقدم می شمرد.

- برای پینمبر سه علامت قائل است :

۱- نفس قوی مؤثر در طبیعت

۲- عقل قوی در کشف مطالب

۳- علم به منیبات.

می گوید: پینمبران سه درجه اند

۱- آنانکه هر سه علامت را دارند

۲- آنانکه دو علامت را دارند

۳- آنانکه تنها یکی از سه علامت را دارند.

- وحی را به چهار قسمت کرده در خواب و بیداری و هر يك با واسطه

و بیواسطه. و سپس این مراتب را از لحاظ اقسام الهام و وحی به ده مرتبه تقسیم کرده است.

- معجزه را تصدیق می کند و برای آن پنج شرط ذکر می کند که همان

شروط در تجرید خواجه دیده می شود. سپس هفت اعتراض فلسفی برای معجزه می آورد و آنها را رد می کند.

- برای لزوم بعثت انبیاء پانزده دلیل آورده که مانند ادله تعلیمیان در

لزوم معلم و امام می باشد و بر عدم اعتماد بعقل بشر مبتنی است. و همه آنها

در تجرید خواجه تحت هفت فائده بعثت جمع شده است. در پایان با آنکه

اعتراف می کند که بعضی از این دلایلها اقناعی است معذک شبهات ضد آنها را

یکی یکی رد می کند. شبهه اول شامل شش اعتراض فلسفی بر اصل تکلیف است

که همه را بایک جواب مبتنی بر جبر مذهبی طبق اصول اشعری پاسخ می گوید

که عمل نیک علامت ثواب است و عمل بد علامت عقاب و هیچ کدام علت

نمی باشند.

دو شبهه دیگر را نیز با دلیل اصل «عدم کفایت عقل بشری» رد می‌کند .
در باب دوم ادله و معجزات پیغمبران بنی اسرائیل را بر می‌شمرد
به طهارت ظاهری و باطنی (مانند آنچه اسماعیلیان دارند) و دوری از زنان
(مانند آنچه مانویان دارند) دعوت می‌کند .

نامهای پیغمبران و جای‌های ایشان و اصطلاحات مذهبی یهود را همانند
آنچه در کتب ایشان است نقل می‌کند و بیان آنچه که مسلمانان از آنها گرفته
و تحریف کرده‌اند خودداری می‌کند .

از دلیلهای یهود در اثبات نبوت موسی پشتیبانی می‌کند و زمینه را بی
طرف مآبانه ولی بنفع آنها فراهم می‌کند . می‌گوید یهود پاداش ثواب را
بی‌بهشت جاودان می‌دانند اما برای کیفر گناه عذاب غیر دائم در جهنم معتقد و
بنظر می‌رسد این کمونه این مسأله را از معتزله گرفته و چون مورد پسند اوست
به یهود نسبت داده است .

و نیز از مسأله دو معاد کبیر و صغیر یهودیان یاد می‌کند که اولی هنگام
ظهور مسیح خواهد بود ظهور قائم می‌دانند .

ثواب و عقاب را روحانی می‌دانند نه جسمانی بنظر می‌رسد که این
مسأله معاد را نیز ابن کمونه از اضرحویه ابن سینا و اسماعیلیه گرفته باشد و ایشان
نیز از فلسفه اسکندرانی فیلونی متأثر باشند .

و گرنه یهودیان اولیه مانند مسلمانان صدر اول شیئی غیر جسمانی را درک
نمیکردند . ایشان روح را نیز جسم می‌شمردند .

سپس از اعتراضهای مخالفان یهود ، تنها هفت اعتراض را نقل می‌کند
و به نسبت سطور کتاب مقدار اعتراض کمتر از يك دهم جواب می‌باشد .
اینک اعتراضها :

۱ - انکار تواتر دین یهود . و انقطاع آن در جنگ بخت‌النصر و
همین را علامه حلی نیز در شرح تجرید یاد می‌کند .

۲ - انکار تواتر تورات . در اینجا او اختلافات موجود در قرآن را
بر شمرده و آنها را بیش از اختلافات منسوب به تورات نقل می‌کند .

۳ - اعتراض بر متن تورات که قائل به جسم بودن خدا و قابل رؤیت

وی است . این مورد را نیز باقرآن نقض می کند . او می گوید بیشتر آیات قرآن دال بر جسمیت است و مسلمانان آنرا تفسیر می کنند . پس یهود را نیز نمی توان از تفسیر منع کرد . سپس همانکار که معتزله و اسماعیلیه باقرآن کرده اند وی با تورات می کند .

۴ - اعتراض به افسانه های غیر عملی خلقت آدم و زمین و بهشت که در تورات موجود است ، و آنرا نیز با مشابیهات آنها در کتب صابئیان و مانویان نقض می کند .

کتابهاییکه در اینجا نام می برد چنین است :

الفلاحة النبطية تألیف ابن وحشية : که پراز هذیانهای بت پرستانست .

اسطماخس که منسوب به ارسطو است .

و برخی کتب طلسمات مانند :

طلمط و «الشرف» و «درج الفلك» کتاب منسوب به ارسطو .

کتاب «الكبر» اسحاق صابی .

این قسمت و نام این کتابها را وی از دلالة الحائرین ابن میمون گرفته است .

۵ - اعتراض پنجم آنکه در تورات ثواب و عقاب اخروی نیست و اثبات عالم آخرت از مسائل مهم دین است . در جواب این اعتراض که ده برابر سؤال طول دارد می گوید چون در اخبار مومن هست کافی است و نیامدن آن در متن تورات زیانی ندارد .

۶ - چه فرقی است میان نقل توأتر معجزات زرتشت و دیگر پیغمبران که یهود منکر آنانند و میان نقل معجزات موسی ؟
در جواب مفصل می گوید مقولات یهود متواتر و مقولات دیگران نامتواتر می باشد .

۷ - اعتراض هفتم آنکه تورات منسوخ می باشد به پنج دلیل :

۱ - قبول نسخ برخی از احکام از طرف خود یهود .

۲ - اختلاف ایشان در برخی از احکام .

۳ - برخی دعاها و نمازهای یهود پس از موسی ساخته شده .

۴ - سلیمان و دیگر پیغمبران بعد از موسی برخی احکام را عمل نکردند.
 ۵ - ختنه در روز هشتم تولد بچه واجب و تعطیل شبهه واجب است
 گاهی این دو حکم تناقض یافته ناسخ و منسوخ یکدیگر می‌شوند ابن کمونه
 این پنج دلیل سست را نیز با پنج پاسخ سست تر ولی مفصل تر جواب گفته و
 اضافه می‌کند که در حق مسلمانان و مسیحیان این پنج دلیل نیز ناقص خود
 ایشان می‌شود و فقط غیر آنان می‌توانند این دلیل‌ها را بیاورد .

در باب سوم : تاریخ مسیحیان را از دیدگاه يك یهودی و درعین--
 حال متظاهر به بیطرفی نقل می‌کند . و اعتقاد نامه کنفرانس کنستانتین و
 اختلاف یعقوبیان و نستوریان و ملکانیان را یاد می‌کند . از کتاب یحیی بن
 سعدی در معتقدات مسیحیان با واسطه نقل می‌کند .

از پدر مسیح یوسف نجار نام می‌برد و پس از اعتراضهای پی‌درپی و
 آشفته بر مسیحیان می‌گوید بهتر است اینان بگویند : **ما مأمور هستیم**
اقتانیم را محصور در سه بدائیم و دلیلش را نمی‌دانیم از بحثی
 که در باره کلمه «قضیب» آورده می‌نماید که زبان عبری می‌دانسته است . در
 پایان آشکارا دلیل‌های مسیحیان را رد می‌کند و سپس می‌گوید بهترین دلیل
 اصالت مسیحیت همانا مقاومتها و تحمل دشواریها از طرف مسیحیانست و این
 دلیل را خود مسیحیان نفهمیده و من برای ایشان می‌آورم .

در باب چهارم : راجع باسلام همواره برای مسلمانان ضمیر سوم شخص
 بکار می‌برد و در باره مسأله جاویدان نبودن عذاب جهنم می‌گوید : «فاکثر من
 نعرفه من المسلمین یقول ...»

بطوریکه خود را خارج از ایشان می‌شمرد . سپس شش دلیل برای اثبات
 نبوت محمد می‌آورد :

۱- ادعای نبوت کرد و معجزه آورد . و در اینجا آیات تحدی (مبارزه
 طلبی) را می‌آورد . و سپس پانزده اعتراض بر آن را از دیگران نقل کرده
 است :

۱- در مورد اینکه شاید قرآن بر پیغمبر دیگری نازل شده و محمد آنرا
 دزدیده است جواب می‌دهد که این سخن مسخره است .

۲- در مورد اینکه شاید محمد قرآن را از روی کتب گذشتگان انتخاب و کلمات آنان را اقتباس کرده باشد، چنانکه «فتبارک الله احسن الخالقین» را از کاتب خود ابو عبدالله سعد بن ابی سرح گرفت و او بدین سبب مرتد شد ، جواب میدهد که اگر چنین چیزی با زهم وجود داشت آن هم مثل داستان سعد مشهور می شد .

۳- در مورد اینکه اگر قرآن روی هم رفته متواتر باشد ، آیاتش متواتر نیست ، جواب می دهد و سپس داستان اضافات عبدالله بن مسعود و حکایت کاهش قرآن را به دست عثمان نقل می کند ، و جواب می دهد که شدت علاقه صحابه به قرآن مانع تحریف در آن می باشد .

سپس از نامنظم بودن قرآن و آیات مشابه و اغلاط قرآن ، و تحریف و تنقیص نیمی از آن و آیات شیطانی قرآن، مانند داستان غرانیق (در مورد بت ها) و آیات منسوخ التلاوه یاد می نماید .

۴ - آنگاه این اعتراض را که آیات تحدی مانند حماسه سرائیهای شاعرانه است که خطیبان مدعی آن می شوند و واقعیت ندارد و اینکه هیچ وقت محمد در اثبات نبوت خود به قرآن استدلال نکرده است مطرح می کند و در پاسخ می گوید : شاید داعی برای نقل استشهاد محمد به قرآن وجود نداشته است و سپس اشاره می کند که باید گفت استدلال محمد به قرآن متواتر است .

۵- در مورد اینکه بر فرض وجود تحدی ، مسلماً بهمه جهانیان نرسید و چه بسا اگر می رسید جواب داده می شد ، جواب می دهد که اختلاف و فاصله میان کلام قرآنی و کلام کسانی که تحدی بدیشان رسید آنقدر زیاد است که بسرح حد اعجاز رسیده است و همین قدر کافی است .

۶- در مورد اینکه شاید عربان با محمد سازش کرده بودند که به ریاست او حکومتی بنا نهند و معارضه آنان با قرآن جنگ زرگری بوده ، جواب می دهد که ما می دانیم ، فسیحان عرب همه دشمن محمد بودند و توطئه ای در کار نبود .

۷- در مورد اینکه اگر چه بپذیریم که آنان با محمد دشمن بودند لیکن برای معارضه با قرآن داعی و محرکی نداشته اند ، جواب می دهد که معارضه با قرآن

آسان‌ترین راه مجاب کردن محمد بود.

۸- در مورد اینکه شاید اعراب فکرمی کرده‌اند که جنگ با محمد بهتر و آسان‌تر از معارضه باقرآن باشد جواب می‌دهد که معارضه باقرآن هم آسان‌تر و هم مطمئن‌تر بوده است .

۹- در مورد اینکه شاید محمد دشمنان خویش را به جنگ‌ها مشغول می‌داشت تا نتوانند به معارضه قرآن برخیزند ، و اینکه مردم از ترس ما به این کار دست نزدند چنانکه هیچکس کتابی را که پادشاه نویسد جواب نمی‌گوید.

می‌گوید: کسانی که محمد را هجا گفته‌اند چگونه از وی می‌ترسیدند.

۱۰- در مورد اینکه شاید باقرآن معارضه شده اما به ما نرسیده است و مانند دیگر مسائل مهم پنهان مانده همچون جفت‌یافتن بودن واحدهای اقامه نماز و نص‌جلی مورد ادعای شیعیان و بود و نبود معوذتین درقرآن جواب می‌گوید موضوع قرآن مهم‌تر از آن است که پنهان بماند.

۱۱- در مورد اینکه شاید معارضه کنندگان را محمد و یارانش کشته باشند و طرفداران نشان از ترس آنرا پنهان کرده باشند جواب می‌گوید: اگر چنین بود شهرت می‌یافت .

۱۲- در مورد اینکه اعراب برای مقابله باقرآن قصاید سبع را آوردند و مسیلمه جمله‌هایی ساخت و نصر بن حارث مقابل قرآن « اخبار ملوک العجم » را آورد و ابن مقفع و قابوس و شمگیر و ابوالعلاء معری هر یک کتابی مانند قرآن آوردند جواب می‌گوید: آنچه در زمان محمد آوردند بپایه قرآن نرسید و آنچه بعدها ساخته شد ناقص معجزه زمان محمد نیست ، و قرآن در زمان معین معجزه بوده است .

۱۳- در مورد اینکه شاید محمد فصیح‌تر از معاصرانش بوده است همانطور که ارسطو منطقی‌ترین معاصرانش و بطلمیوس درهیت از مردم هم‌زمان خودش بوده ، جواب می‌گوید اولاً اختلاف میان این مردان و معاصرانشان بسرحده اعجاز نرسیده است ، در صورتیکه اختلاف میان قرآن و دیگران بدین حد رسیده است .

ثانیاً عده‌یی می‌گویند اعجاز در فصاحت قرآن نبوده بلکه در صرف است یعنی که خداوند قدرت را از معارضان قرآن سلب کرده است ولی ابن کمونه این دلیل را از سه راه رد می‌کند: ۱- چرا شهرت نیافت؟ ۲- بنا بر دلیل صرف هر چه قرآن نافصیح باشد معجزتر خواهد بود ۳- چرا پیش از تحدی قرآن ایشان اقدام نکردند؟

۱۴- در مورد اینکه محمد مدتها در سرودن قرآن رنج برده است تا آنرا بهتر از دیگران بسراید جواب می‌گوید با طول مدت تفاوت میان قرآن و سخنان دیگران بسرحد اعجاز نمی‌رسد.

۱۵- در مورد اینکه محمد در اثر مسافرتها به خداشناسی و تاریخ دست یافت و در قرآن آورد و از عربهای نادان می‌خواست که مثل آنرا بسازند جواب می‌گوید: یهودیان و مسیحیان عالم در میان اعراب بودند و جواب ندادند.

در پایان ابن کمونه گوید اعتراض به قرآن زیاد بود و من تنها آنچه را متکلمان یاد کرده‌اند آوردم. سپس از کتاب المعالم فخرالدین رازی چنین نقل می‌کند:

اگرچه فرض شود که فصاحت قرآن معجز نیست ولی تردیدی نیست که کتابی است پر مغز، که از زبان کسی شنیده شده است که بی سواد بوده و سپس می‌گوید این دلیل از تمام دلیلهای دیگر بهتر است.

دلیل دوم بر اثبات پیغمبری محمد غیبگوئیهای اوست که ابن کمونه آنرا در دو بخش بیان می‌کند:

بخش نخست به اخبار گذشتگان اختصاص دارد یعنی محمد بدون آنکه اخبار انبیای گذشته را از کسی آموخته باشد بیان کرده است. بخش دوم به اخبار آیندگان مربوط می‌شود، یعنی آنچه که نمونه‌های آن در قرآن و اخبار اسلامی آمده است.

انگاه ابن کمونه از پیشگوئیهای که در قرآن آمده ده نمونه بر شمرده است و درباره آنها شبهه‌ها آورده است بدین معنی که زهاد و صوفیه نیز گاهی غیب می‌گویند.